

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال هجدهم

شماره ۲۱۳ آذر ماه ۱۳۹۶ دسامبر ۲۰۱۷

شکست همه‌پرسی ارتجاعی در کردستان، یک شکست راهبردی سیاست ناسیونال شونیستی است

سخنگویان امپریالیستها با شیوه علمی با توجه به اختلافات و مناقشات منطقه‌ای، استدلال می‌کنند سرزمینهای امروزی در منطقه از جمله عراق، سوریه، اردن، لبنان و فلسطین، همه زاده قراردادی استعماری بودند که بعد از جنگ جهانی اول، در نتیجه سازش دو امپریالیسم فرانسه و بریتانیا بر سر تقسیم مناطق نفوذ به بهای تجزیه امپراتوری عثمانی به وجود آمده‌اند. و از این نتیجه می‌گیرند بسیاری از "مرزبندی‌های معاصر بیش از آنکه ناشی از اسطوره خاستگاه، یا عناصر نژادی، قومی، اقتصادی و فرهنگی باشد، مبتنی بر تخاصم و نزاع است" و بر این نکته تأکید می‌کنند که پدیده دولت-ملت و مرز، پدیده‌های مصنوعی‌اند.

البته این ایجاد مرزهای مصنوعی به بهترین وضع در آفریقا به چشم می‌خورد که امپریالیستها، کشورها را بر اساس منافع اقتصادی و سیاسی خویش به مناطق نفوذ خویش تقسیم کرده‌اند. ولی این واعظان غیر متعظ از این مرزبندیهای مصنوعی با چنگ و دندان تا به امروز دفاع می‌کنند. آنها امروز با اعتراف به طرح مصنوعی بودن این مرزهای جغرافیائی و نفی مشروعیت دولت-ملت‌های کنونی و آنهم تنها در خاورمیانه و تکیه بر غیر طبیعی بودن این مرزها مدعی‌اند: "پذیرش چنین دیدگاهی بدین معناست که پافشاری بر طبیعت ذاتی مرزبندی‌های دولت-ملت‌های فعلی به همان اندازه بی‌معناست که تأکید بر ضرورت

ساختن... ادامه در صفحه ۳

به‌مناسبت صدمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

صد سالگی انقلاب اکتبر صد سالگی پیروزی حزبیت و

دیکتاتوری پرولتاریاست

انقلاب کبیر اکتبر اثبات تئوریهای مارکس و انگلس بود که در عمل پیاده می‌شدند. دشمنان مارکسیسم لنینیسم همواره برای مبارزه با "کمونیسم" با نقاب کمونیسم به میدان می‌آیند و تلاش دارند دژ را از درون تسخیر کنند. آنها اعتراف نمی‌کنند که به کمونیسم اعتقادی ندارند ولی سعی وافر مبذول می‌دارند تا به نکات کلیدی دست پیدا کرده آنها را مورد شبهه قرار داده و به تفسیر ضد کمونیستی از آن دست زده تا با نفی آنها، "کار" کمونیسم را بسازند و به آشفته‌فکری دامن زنند. یکی از هدفهای کلیدی که مورد نظر آنهاست تحریف حزب و حزبیت است در قالب کسانی که "البسه ناب کمونیستی" به تن کرده‌اند.

آموزش لنین در باره حزب، اصول تئوریک، سیاسی و سازمانی را یک جا در خود جمع دارد و یکی از این اصول حزبی وفاداری به تئوری انقلابی مارکسیسم لنینیسم است. بر این اساس "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد... نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمونش باشد، می‌تواند ایفاء کند." (چه باید کرد- لنین چاپ فارسی).

وی در همان کتاب در مورد اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی که باید توسط حزب طبقه کارگر به میان کارگران برده شود تا به نیروی مادی بدل گردد نوشت: "مسئله فقط بدینسان می‌تواند مطرح باشد: یا ایدئولوژی بورژوایی و یا ایدئولوژی سوسیالیستی. میان این دو چیزی وجود ندارد... بدینجهت هرگونه کم بهاء دادن به ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری جستن از آن، معنایش تقویت ایدئولوژی بورژوایی است." (چه باید کرد ص ۳۱ تا ۳۲ چاپ فارسی).

ضد کمونیستها مدعی می‌شوند که کارگران به حزب نیازی ندارند و خودشان با اتکاء به نیروی خودشان، خویشان را آزاد ساخته و خود به خود به سوسیالیسم می‌رسند. به نظر آنها کارگران سوسیالیسم را به عنوان "وحی منزل" از آسمان دریافت می‌کنند و نیازی به آموزش آن ندارند. تئوری سوسیالیسم در تمام عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و سازمانی در خون کارگران است و با آنها زاده می‌شود. یک بار کارگر همواره کمونیست. آنها کارگران را "حلوا حلوا" می‌کنند تا بهتر بتوانند از نام و اعتبارشان بر ضد خود آنها و بر ضد سوسیالیسم استفاده کنند. آنها حزب را مترادف با روشنفکران که طبیعتاً از نظر منشاء طبقاتی عناصر غیرپرولتاری هستند، قرار می‌دهند و دهانشان از "توده مستقل کارگر"، "خود آزداسازی کارگری"، "بروکراتیک بودن دستگاه حزبی"، "دیکتاتوری حزب" و "دیکتاتوری رهبر"، "طبقه کارگر نیاز به قیم ندارد" و ... کف می‌کند. نفی حزب و حزبیت طبیعتاً دشمنی با طبقه کارگر به شیوه موزیانه است. اگر این بی‌خبری را می‌شد در چند دهه پیش توجیه کرد، امروزه با این همه تجربه مبارزاتی و اثبات اهمیت نقش رهبری کمونیستی در جنبشهای توده‌ای، دیگر نمی‌شود مقام حزب در مبارزه را نادیده گرفت. آنها که این اصل را نادیده می‌گیرند نادان نیستند، ریگ در کفش دارند.

لنین نوشت: "ما حزب طبقه هستیم و بهمین جهت تقریباً همه طبقه... باید زیر رهبری حزب عمل کند و صفوف خود را هرچه فشرده‌تر پیرامون ما گرد آورد. ولی اگر چنین پنداریم که در محیط سرمایه‌داری زمانی می‌رسد که تقریباً همه طبقات یا مطلقاً همه طبقه می‌تواند به سطح آگاهی و فعالیت آتریاد پیشاهنگ خود یعنی سوسیال دمکرات خود ارتقاء یابد، چنین پنداری مانیلوویسم(خیالپردازی-توفان) و "دنباله روی" خواهد بود." (اثر منتخب به فارسی جلد اول ص ۵۸۲).

در هر مبارزه سیاسی طبقاتی، هدف کسب قدرت سیاسی و توسط این امتیاز، تغییر چهره اقتصادی و فرهنگی و نظامی جامعه بر اساس اهداف و برنامه آن طبقه‌ایست که قدرت سیاسی را به دست آورده است. برای کسب قدرت سیاسی به رهبری مبارزه نیاز است که تنها می‌تواند توسط سازمان و تشکیلی صورت گیرد که توده‌ها را در مبارزه سختی که در پیش دارند با کمترین خطر و خسران به سر منزل مقصود برساند. حزب وظیفه رهبری و هدایت فکری طبقه را به عهده دارد و مرکز برگزیدگان با تجربه طبقه است. طبقه بورژوازی نیز احزاب خویش را دارد و توسط احزاب خود از راه پارلمانتاریسم بورژوازی که محلی برای چانه زدن میان بخشهای مختلف بورژوازی و تناثری برای فریب مردم است، به ... ادامه در صفحه ۴

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران به پیوندید



۱۰۰ سالگی انقلاب کبیر اکتبر این ناقوس مرگ دنیای سرمایه‌داری و تولد دنیای نوین را جشن بگیریم

شکست همپرسی ارتجاعی در...

ولت-ملت تازہ"

این استدلال که ادویه غذای امپریالیستی است، حضور مصنوعی دولت صهیونیستی اسرائیل را که اساسا در این منطقه حضور نداشته است کتمان می‌کند و حق تعیین سرنوشت ملل را امری کهنه شده تلقی می‌نماید که در دنیای مدرن امروزی کارائی نداشته و باید تابعی از منافع جهانی شدن سرمایه باشد. عمال ایدئولوژیک این تئوری راه می‌افتند و برای شما استدلال می‌کنند که "میهنپرستی" ارتجاعی است و ما باید به عنوان "انسان مدرن" و یا "کمونیست کارگری" از نابودی مرزها صحبت کنیم و آنرا تبلیغ کنیم. ناگفته روشن است که این تبلیغات فقط برای بقاء استعمار و حفظ منافع امپریالیسم غارتگر در توسعه مناطق نفوذ است. در این تئوری‌های نئولیبرالیسم از جنگ تمدن‌ها صحبت می‌شود که اسلام را دشمن جهان معرفی نموده و همه را بر ضد اسلام زیر نقاب "اسلام سیاسی" و به راه انداختن یک جنگ مذهبی صلیبی آماده می‌کنند. در این جنگ تمدنها، چین و هندوستان و روسیه و مسلمانان دارای حقوقی نیستند و این حقوق تنها به امپریالیسم غرب تعلق دارد. نیروهای مترقی درون این کشورها باید ضد وطن باشند و برای پائیده شدن وطنشان مبارزه کنند، ولی متحدان امپریالیسم و خود امپریالیستها باید هوادار وطن باشند، و حتی بدور کشورشان دیوار بکشند و از منافع ملی خود و مشروعیت مرزهای خویش دفاع کنند. این همدستان امپریالیسم از ملیت صهیونیسم اسرائیل پشتیبانی می‌کنند و آنرا تقویت می‌نمایند، ولی کشور لبنان را مصنوعی اعلام می‌دارند. آنها از تشکیل کردستان مستقل حمایت می‌کنند، ولی خواهان پائیدگی ایرانی هستند که هزاران سال تاریخ زندگی مشترک خلقهای منطقه را تجربه کرده است. آنها تبلیغ می‌کنند که منافع "مشترک" اسرائیل و کردستان بیشتر از منافع مشترک کردستان با ایران است و آنها با ایرانی که کردها یکی از ارکان تشکیل دهنده آن در پیدایش نخستین امپراتوری جهان بوده‌اند. در دوران امپریالیسم و صهیونیسم حاکم در منطقه، تاریخ‌نویسی و حق تعیین سرنوشت ملتها به دست خود و یا به دست دیگران به ابزار مبارزه سیاسی و سلطه‌گری سیاسی بدل شده است. امپریالیسم هرگز بنا بر ماهیت توسعه‌طلبانه و غارتگرانه خویش نمی‌تواند حافظ و مدافع حق خودتعیینی سرنوشت ملتها باشد. آنها هوادار مستعمره کردن کشورها بوده تا بتوانند آنها را در تقسیم جهان، بهتر غارت کنند. دو جنگ جهانی برای آن صورت گرفت تا امپریالیستها جهان را میان خود، بر اساس توازن قوای جدیدی که کسب کرده بودند تقسیم کنند و بازارهای فروش و نیروی کار ارزان کسب نمایند و منابع مواد خام را غارت کنند. این اهداف بربرمنشانه مغایر اعتقاد به حق خودتعیینی سرنوشت ملتهاست. ولی اگر کسانی پیدا شوند که با چشم‌بند ناسیونال شونیسم به مسایل برخورد کنند و تا سر دماغ خویش را ببینند و نه افقهای مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی را، آنوقت هر روز و هر شب فریب لالائی امپریالیستها و صهیونیستها را می‌خورند و عملا به دست دراز شده ارتجاع خونخوار بین‌المللی در منطقه بدل می‌شوند. ناسیونال شونیستهای گرد در کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه از این قماشند. آنها تصور می‌کنند که دارند برای حق تعیین سرنوشت خویش مبارزه می‌نمایند. سفینه‌ای را که آنها در آن نشسته‌اند، امپریالیسم و صهیونیسم در دریای سیاست جهانی سکنداری می‌کنند.

پارهای از اپوزیسیون خودفروخته ایران که بوئی از

توفان در توئیتر
Toufanhezbkar
حزب کار ایران (توفان)
در فیس بوک
Toufan HezbeKar
facebook



سیاست نبرده و اساسا علت موجودیتش روشن نیست، به دفاع بی چون چرا از مسعود بارزانی این عامل سرسپرده امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه برخاسته، و پارهای دیگر از آنها که مامورند و از بیگانگان پول می‌گیرند و برای اسرائیل، آمریکا و عربستان سعودی دل می‌سوزانند، نظیر مجاهدین خلق ایران، همه دارو دسته‌های یاجوج ماجوج حزب کمونیست کارگری در تمام سایه روشنهای آن که از رهبر کبیر صهیونیستشان منصورخان حکمت پیروی می‌کنند، همه شرکت‌کنندگان در تالار نمایش امپریالیستی- صهیونیستی-وهابیستی "تریبونال لندن" از این زمره- اند، که برای "حق تعیین سرنوشت خلق کرد" برای ایجاد یک خاورمیانه بزرگ و رفع "مرزهای مصنوعی" بعد از جنگ جهانی اول توسط یک همه-پرسی گردی تبلیغ کردند و رای دادند.

حزب کار ایران (توفان) بارها اعلام کرده و می‌کند که در دوران امپریالیسم که تحولات جهانی در بستری پیش‌یافته که توسط سیاستهای امپریالیستی تعیین شده است، حرکت می‌کند، امکان ندارد ملتی بتواند بدون مبارزه با امپریالیسم، به حقوقی دست یابد که مغایر خواست قدرتهای مسلط بر جهان باشد. البته کردستان بزرگ می‌تواند در همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم در متن سیاست "خاور میانه بزرگ" و تقسیم مجدد جهان به‌وجود آید، ولی این "کردستان بزرگ" باید به صورت نوکر و دست‌نشانده امپریالیسم در دنیا باقی بماند و مضحک است که پیدایش چنین کشوری را معادل حق خودتعیینی سرنوشت و استقلال آن کشور قرار دهیم. این "حق"، حق "نوکری مستقل" است و نه بیشتر. البته امپریالیستها در تقسیم خاورمیانه بزرگ در زمانی به نقشه‌کشی پرداختند، که از سربرخاستن مجدد امپریالیسم روس و قدرت عظیم چین و قدرت گرفتن ایران و ترکیه در منطقه بی‌خبر بودند و آنها را در محاسبات خویش به حساب نی‌آوردند. امروز ما با شرایطی مواجه هستیم که شعار "حق تعیین سرنوشت" توسط کردها و یا آذربای و یا سایر خلقهای اقلیت در هر کشور مورد نظر در منطقه، فقط ابزار اعمال نفوذ قدرتهای امپریالیستی برای تعیین سیاستهای آزمندانه خویش در منطقه است. این واقعیتی است که ملتها و مردم منطقه چه در ایران و عثمانی در قیل از جنگ جهانی اول و چه بعد از آن به منزله خلقهای عراق، سوریه، لبنان، اردن و... قرینها در کنار هم زیسته‌اند و چه بسا تاریخ مشترکی داشته‌اند. همه این ملتها قربانی مشترک تجاوزات امپریالیستهای غرب و شرق به منطقه بوده و از حضور صهیونیسم در منطقه رنج بردهند. همه این

کشورها زیر سلطه امپریالیستها بوده‌اند که دشمن مشترک همه آنهاست. "مرزهای مصنوعی ممالک" آنها را، که این چنین امروز ابزار اعمال نفوذ تجاوزگران در منطقه شده است، همین دشمنان یعنی امپریالیستها تعیین کرده‌اند و لذا آزادی و حق خودتعیینی سرنوشت این خلقهای و ایجاد "مرزهای طبیعی"، تنها در اتحاد با هم بر ضد دشمن مشترک آنها امکان پذیر است. در این مبارزه مشترک بر ضد دشمن شناخته شده تاریخی مشترک است که اعتماد متقابل بین خلقها ایجاد شده، دشمنی‌ها به حداقل رسیده و یا ناپود شده و زمینه زندگی مشترک در کشور واحد با مرزهای مورد توافق و یا در حسن همجواری و احترام متقابل در دموکراسی‌های خلقی ممکن می‌گردد. سیاست اینکه هر کدام از ما گلیم خود را جداگانه از آب بیرون بکشیم سیاست اسرائیل است که کردها به دام آن افتاده‌اند. این سیاست ناسیونال شونیستی و خودخواهانه به همه خلقهای منطقه صدمه زده و دشمن اصلی را از زیر آماج حمله همه نیروهای مترقی منطقه بیرون می‌کشد. مبارزهای که در منطقه در می‌گیرند نباید مبارزه میان ترک و عرب و کرد و فارس، بلوچ و... باشد. مبارزه‌ایکه دورنما داشته و مورد حمایت همه جانبه خلقهای منطقه و جهان قرار می‌گیرد و برای سرنوشت همه خلقهای منطقه دارای دورنماست، مبارزه با قدرتهای سلطه‌طلب خارجی برای استیلا بر این کشورهاست. مردم منطقه از منظر تحول تاریخی قرینها در کنار همه زیسته و مجبورند قرینهای آینده نیز در کنار هم در سایه دوستی و احترام متقابل زندگی کنند. شعار حسن همجواری و دوستی باید شعار همه این ملتها باشد. شعار ایجاد دشمنی همان شعار امپریالیستی تفرقه بینانزاد حکومت کن می‌باشد. شعار تبلیغ نفرت ملی به جای وحدت در مبارزه بر ضد دشمن مشترک میان ملتها، شعار برادر کشی و خونریزی در منطقه به نفع امپریالیسم و صهیونیسم است. کردها متاسفانه به دام این شعار افتاده‌اند و باید تکلیف خویش را با این سیاستهای امپریالیستی روشن کنند.

اسرائیلی‌ها به کردها قول داده بودند که چنانچه همدستی خویش را بر ضد خلقهای منطقه با آنها ادامه دهند ۲۰۰ هزار یهودی گرد را به همسایگی ایران اعزام خواهند داشت تا از کردستان "مستقل" دفاع کنند و اسرائیل دوم را در منطقه و در جوار ایران ایجاد نمایند. کردهای ناسیونال شونیست، قانون اساسی عراق را که به آنها حق خودمختاری عطا کرده و مرزهای کشورشان را معین نموده بود، امضاء کردند، ولی وقتی با طناب نتانیاهاو به چاه رفتند، به زیر امضای خود زده و شرافت گردی خویش را نیز پایمال نموده و بر ضد خلقهای منطقه شمشر را از رو بستند. آنها برای اسرائیل جنایتکار هلهله کردند و دست زدند و از مردم ایران و منطقه خواستند که از این اقدام سیاسی ابلهانه و ناسیونال شونیستی آنها دفاع کنند. واقعیت‌ها نشان داد که حتی همه مردم کردستان عراق نیز با ایجاد دشمنی با سایر خلقهای منطقه موافق نبودند، ولی تبلیغات امپریالیستی و صهیونیستی کار خود را کرد. ارتش بارزانی تنها در عرصه‌هایی با داعش جنگید که آنها را در خاک خود تصور می‌کرد و به مجرد پاکسازی "مناطق کرد نشین" از حضور داعش، حساب کار خود را از همکاری با خلقهای عرب جدا نمود. داعش برای ناسیونال شونیستهای گرد ابزاری برای سودجویی منافع آنها بود. همدستی با داعش و مبارزه با آنها دو روی یک سکه در سیاست "حق تعیین سرنوشت" محسوب می‌شد. کردهای ناسیونال شونیست با عربستان سعودی نیز همکاری... (ادامه در صفحه ۴)

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، به دست مردم ایران

شکست همه‌پرسی ارتجاعی در...

گسترده‌ای داشتند و از امکانات آنها به صورت همه جانبه برخوردار بودند. ملک سلمان در کنار نتانیاهو ولی در پشت پرده و در کنار ترامپ از آنها دفاع می‌کرد و می‌کند. امروز ما با شکست ماجراجویی عناصر وابسته به صهیونیسم و امپریالیسم در عراق روبرو هستیم. عقب نشینی "قهرمانانه" کردهای ناسیونال شونیسم در عراق و تعهد به اینکه قانون اساسی عراق را که خودشان به

آن رای داده‌اند، مجدداً به رسمیت بشناسند و تکلیف دارو دسته صهیونیستی بارزانی را تعیین کنند و نتیجه این همه پرسی صهیونیستی را به زباله‌دان بیاندازند، نتیجه فاجعه بار این همه پرسی ارتجاعی است. شکست کردها یک شکست تاکتیکی نیست، یک شکست استراتژیکی بعد از دهها تجربه تلخ مبارزه تاکتیکی در همدستی با ارتجاع منطقه است. کردها باید به یک خانه تکانی اساسی دست زنند. نه جانی برای بارزانی‌ها در جنبش کردستان وجود دارد و نه جانی برای مهدی‌ها و هجری‌ها و نظایر آنها. این سیاستهای همدستی با صدام حسین، با شاه ایران، با آمریکا، با اسرائیل و عربستان سعودی با شکست مفتضحانه روبرو شده است. تجربه سیاست اکراد در عراق به ما می‌آموزد که باید جنبش مدعی استقلال را از عناصر ناپاک و ناسالم تصفیه کرد، تا جنبش ضد امپریالیستی در منطقه سالم شود. لاپوشانی و سرپوش گذاردن بر این خیانت‌های سران کرد، تنها به سوء تفاهم، بی اعتمادی، انزوا منجر می‌شود. خلفای ایران و منطقه هرگز آرزو ندارند در مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم از پشت خنجر بخورند. آنها حاضر نیستند ایران از بین برود تا "کردستان بزرگ" در متن سیاستهای امپریالیستی خاورمیانه بزرگ ایجاد شود. سازمانهای کرد ایرانی باید به طور روشن به موضعگیری بپردازند و این همه پرسی صهیونیستی امپریالیستی را محکوم کنند. وگرنه باز همان آش و همان کاسه باقی خواهد ماند.

روشن است که از این همه پرسی‌ها نمی‌شود دفاع کرد و آنرا حق تعیین سرنوشت خلفا جا زد. هیچ کودک سال اول سیاست هم نمی‌پذیرد که از حرکتی در همسایگی‌اش دفاع کند که از همان روز اول اعلام می‌کند، قصد دارد همدست اسرائیل و یا آمریکا باشد تا با همسایگانش بجنگد. مضحک است اگر به خود بقبولانیم که انشاءالله گریه است و ما حق نداریم با این دسیسه از هم اکنون مبارزه کنیم، باید صبر داشته باشیم و بگذاریم این دسیسه بزرگ و فربه شود، مسلح گردد، کارشناسان اسرائیلی را با موشک و عرابه جنگی به مرز ایران آورد و... و آنوقت ما خواهیم گفت دوران ماه عسل ما به اتمام رسیده است و حالا می‌توانیم در باره طلاق و جدائی صحبت کنیم. آنوقت باید حق کردها در تجاوز به ایران را نیز به رسمیت بشناسیم. این همان لالائی است که مزدوران ایرانی آنرا در لباس "چپ" به ما قالب می‌کنند. هم اکنون همه کسانی که مدافع اسرائیل بودند به جای پرداختن به اصل مسئله راه افتاده‌اند و برای شما تحلیل می‌کنند که چرا جنبش "استقلال‌طلبانه" بارزانی با شکست روبرو شد. در جدول آنها، اوضاع جهانی و مخالفت امپریالیستها و سازمان ملل و ارتجاع منطقه از یک طرف و اوضاع نابسامان داخلی کردستان عراق از طرف دیگر جای خاصی را اشغال می‌کند و به شما آمار و اسناد ارائه می‌دهند تا ثابت کنند این اقدام زودرس بوده است. این شیوه همان نعل و وارونه زدن است. بحث بر سر تخمین و ارزیابی نادرست نیست.

از فیسبوک توفان انگلیسی دیدن کنید!

<https://www.facebook.com/pli.toufan?ref=ts&fref=ts>



INTERNATIONAL CONFERENCE OF MARXIST-LENINIST PARTIES AND ORGANIZATIONS

تو گوئی اگر ارزیابی مشخص این حضرات درست بود، باید از این همه پرسی دفاع می‌کردیم. در اینجا سخن بر سر یک خیانت است که نباید تکرار شود. باید این خیانت را افشاء کرد و مضرات آنرا برای همه اعم از کرد، آذری، بلوچ، عرب و فارس روشن نمود. تلخیص بحث به موارد انتخاب وقت نامناسب، توازن قوا، محاسبات نادرست بین‌المللی، همه و همه فرعی و برای رد گم کردن است. خلفای منطقه فقط در کنار هم و در سنگر مشترک برای حفظ استقلال کشور خود و بیرون کردن امپریالیسم و صهیونیسم از منطقه و سرنگونی ارتجاع حاکم خودی، قادرند شرایطی را ایجاد کنند که در آن شرایط دموکراتیک به همه حقوق خود، با توجه به مصالح مبارزه طبقاتی، دست پیدا کنند. شعار ما وحدت دموکراتیک، ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی و ضد ارتجاعی همه خلفای منطقه برای نیل به هدف عالیتراست و نه تبلیغ تفرقه و نفرت ملی و ایجاد دشمنی میان خلفا و طبقه کارگر. پیروزی خلق کرد تنها در گرو پیروزی سایر خلفای منطقه است.

حزب کار ایران (توفان) براساس این تحلیل با هرگونه سیاست جدائی‌طلبانه که دسیسه امپریالیسم جهانی علیه مردم منطقه باشد مخالف بوده و هواداران اینگونه سیاستها را یاران ارتجاع بین‌الملل در منطقه به شمار می‌آورد. کمونیستها هرگز به حل مسئله ملی به صورت یک پدیده انتزاعی و آسمانی و ناب برخورد نکرده و نمی‌کنند. حل مسئله ملی همیشه مشخص و طبقاتی است و در دوران امپریالیسم بخشی از مبارزه جدائی‌ناپذیر طبقاتی برای نیل به سوسیالیسم می‌باشد و تنها در این متن باید مورد ارزیابی قرار گیرد. پیدایش و تاسیس دول ملی ارتجاعی جدید نباید و نمی‌تواند به استناد یک اصل انتزاعی، غیرمشخص و آسمانی، چون وحی مُنزل مورد پشتیبانی کمونیستها قرار گیرد. کمونیستها هرگز مدافع حق اکثریت بورژوائی بدون توجه به مضمون آن نبوده و به خرافه دموکراسی ناب و غیر طبقاتی اعتقادی ندارند. خود بورژواها نیز می‌دانند که اگر به موفقیت خویش در یک پیروزی انتخاباتی و رای‌گیری مطمئن نباشند، هرگز به نتیجه رای‌گیری تمکین نمی‌کنند و با تمام قدرت از نتایج آن حتی از طریق کودتا جلوگیری می‌نمایند. این است که نمی‌شود ما را با نوحه‌سرانی در مورد رای اکثریت فریب داد.

صد سالگی انقلاب اکتبر...

اهداف خویش تحقق می‌بخشد. کمونیستها نیز باید حزب طبقه کارگر یعنی حزب کمونیستی داشته باشند که برای کسب قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه کند. نفی حزب و حزبیت به بهانه‌های گوناگون تنها دشمنی با کمونیسم و طبقه کارگر است، زیرا مبارزه با حزبیت، طبقه کارگر را از وجود یک رهبری کاردان و با تجربه محروم کرده وی را مانند گوسفند به سلاخ خانه بورژوازی می‌برد. حمله به حزبیت، آن روش ضد کمونیستی است که در

مبارزه با آرمان کمونیسم به کار می‌رود. لنین در انقلاب کبیر اکتبر روسیه نشان داد که طبقه به حزب و انهم حزب ترازونین طبقه کارگر نیاز دارد. انهم حزبی که با چراغ راهنمای مارکسیسم لنینیسم به پیش رود و وحدت ایندولوژیک و درونی و سازمانی خویش را برای موثر بودن مبارزه مشترک سیاسی، به وجود آورد. حزب از نظر لنین کلوب گپزنی نیست. حزب محلی نیست که در آن فراکسیون بازی خرده بورژوازی صورت پذیرد و اندیشه‌های غیرطبقاتی در آن رسوخ کرده تا حزب را به بهانه "آزادی انتقاد"، "آزادی بی قید و شرط" فلج، مسخ و سترون گرداند. حزب مُشتب آهنین طبقه کارگر است که درمبارزه طبقاتی بر سر دشمن طبقاتی فرود می‌آید.

در استخراجی از گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه به نهمین کنگره حزب بلشویک، ۲۷ مارس سال ۱۹۲۲ در مجموعه آثار لنین به زبان روسی جلد ۴۵ ص ۱۱۲ برگردان به فارسی تحت نام "لنین در باره حزب پرولتری طراز نوین" می‌آید: "... ما در میان توده خلق حکم قطره‌ای در دریا را داریم و فقط زمانی می‌توانیم امور کشوری را اداره کنیم که بیانگر راستین شناخت خلق باشیم. بدون این شرط، حزب کمونیست نخواهد توانست پرولتاریا را هدایت کند و پرولتاریا نخواهد توانست توده‌ها را دنبال خود ببرد و آنگاه تمام ماشین فرو خواهد پاشید..."

حزب بلشویک کمونیست شوروی چنین حزبی بود. ولی دشمنان کمونیسم مدعی هستند که ما به حزب طبقه کارگر نیازی نداریم و کارگران خودشان، خودشان را آزاد می‌کنند. آنچه این عده می‌گویند در تناقض آشکار با تجربه چند سال حکومت شوروی است. بلشویکها سالها در مبارزه به این تجارب دست یافته‌اند و به لزوم حزب در مبارزه که شرط اساسی رهبری پرولتاریا و مردم است تکیه می‌کنند، آنها اذعان دارند که بدون این رهبری توسط حزب و پرولتاریا توده وسیع مردم را نمی‌شود به پیروی از خود قانع نمود و سرانجام ماشین بزرگ دولتی درهم می‌ریزد. ضد حزبی‌ها ولی می‌خواهند بر این همه مشکلات با "معجزه" بی‌حزبی غلبه کنند. آنها برای اثبات صحت تئوری خویش مدعی‌اند مارکس خودش حزب نداشته است و این لنین بوده که حزبیت را از خودش اختراع کرده است. موعظه‌های آنها که به مارکس بازگشت کنیم، برای یافتن راه‌هایی است تا از مبارزه انقلابی فرار کنند. گیریم چنین بوده باشد، آیا در آنصورت صحت نظریات لنین در انقلاب کبیر اکتبر و در ساختمان عظیم سوسیالیسم در شوروی ثابت نشده است؟ گیریم که چنین بوده باشد، آیا بروز رویزیونیسم خروشچف که حزب طبقاتی بلشویک شوروی را به "حزب تمام خلق" و سپس دولت دیکتاتوری پرولتاریا را به "دولت تمام خلق" بدل کرد و شوروی سوسیالیستی را از هم پاشاند، و به قول گزارش سیاسی کنگره نهم "آنگاه تمام ماشین فرو خواهد پاشید" ثابت نمی‌کند که بی‌مایه فطیر است و بدون حزب امکان پیروزی و ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیسم غیر ممکن است؟

اما مارکس هرگز ضد حزب نبوده است. مارکس و انگلس "بیانیه حزب کمونیست" را تدوین کردند و آنرا به منزله سرآغاز مبارزه کمونیستی در تاریخ بشریت منتشر نمودند. مارکس و انگلس در جمع بندی تجربیات کمون پاریس با وضوح تمام نوشتند: "طبقه کارگر در مبارزه خود علیه... ادامه در صفحه ۵"

امپریالیسم آمریکا تروریست، جاسوس، ناقض حقوق اساسی انسانها و دشمن شماره یک بشریت است

صد سالگی انقلاب اکتبر...

قدرت متحده طبقه غنی تنها در هنگامی می‌تواند به- عنوان یک طبقه فعالیت کند که یک حزب سیاسی خاصی که در مقابل کلیه احزاب کهنه مشکله توسط طبقات ثروتمند قرار دارد تشکیل دهد" (قطعنامه‌های کنگره عمومی انجمن کارگران انترناسیونالیستی منعقد در لاهه-کلیات مارکس و انگلس). این شرط برای کسب پیروزی انقلاب پرولتری، برقراری و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و نیل به این هدف نهائی- یعنی از بین بردن طبقات باید تحقق یابد. در زمان کمون پاریس هنوز رشد مارکسیسم به جایی نرسیده بود که طبقه کارگر بتواند حزب مستقل پرولتری خویش را ایجاد کند. این یکی از علل شکست و نقاط ضعف کمون پاریس بود. دشمنان کمونیسم اتفاقاً از خوشنامی کمون پاریس سوء استفاده می‌کنند تا از آن نقاط ضعف کمون پرچمی برای گمراهی طبقه کارگر در قرن بیستم و بیست و یکم بسازند. آنها همه هوادار "کمون" پاریس، هوادار "شورا" و "کمون" هستند تا حزبیت را از بین ببرند. نقش خرابکارانه رویونیستیها در صدمه زدن به سوسیالیسم و نابودی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به این گمراهی دامن زده است. پیدایش جریانها چریکهای شهری که به دنبال کاستریسم، چگوارا، توپاماروس و رژی دبره راه افتاده بودند و با عملیات مسلحانه و قهرمانی انتحاری قصد داشتند رهبری طبقه کارگر را در عرصه‌های ایدئولوژیک؟!، سیاسی و سازمانی؟؟ به عهده گیرند از همان اوضاع مشوشی سرچشمه می‌گرفت که رویونیستها ایجاد کردند. آنها علیرغم علاقه به آرمان سوسیالیسم در اثر بی‌خبری و نازل بودن دانش تنوریک، روشنفکران انقلابی، مستعد و آرمائپرست را به بیراهه بردند و مانع شدند که در جهت احیاء حزب طبقه کارگر ایران گامهای موثر و مفیدی بردارند. نقش منفی آنها چون مهربی برجسته بر جنبش کمونیستی ایران و بر نفی حزبیت نمودار است. شکست آنها بیان اهمیت نقش توده‌ها در انقلاب و اهمیت رهبری حزب طبقه کارگر می‌باشد.

خروشچف که به اهمیت نقش حزب کمونیست در رهبری جامعه آگاه بود به بهانه مبارزه با "کیش شخصیت استالین" به تصفیه حزب بلشویک از عناصر کمونیست اقدام کرد و از این حزب کمونیستی، یک حزب بورژوائی یعنی "حزب تمام خلق" ساخت. در سال ۱۹۵۶ در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی و در سال ۱۹۶۱ در بیست و دومین کنگره حزب، نزدیک هفتاد در صد اعضای کمیته مرکزی منتخب کنگره نوزدهم حزب کمونیست (بلشویک) شوروی که در سال ۱۹۵۲ در زمان استالین تشکیل شده بود، اخراج گشتند. در بیست و دومین کنگره حزب در سال ۱۹۶۱ نیز قریب به نصف اعضای کمیته مرکزی منتخب در بیستمین کنگره حزب که در سال ۱۹۵۶ برگزار شده بود تصفیه شدند. با این ترتیب حزب کمونیست صدمه‌ای دید که نتوانست از آن کمر راست کند. بورژواها زمام امور را به چنگ گرفتند و سوسیالیسم را به "سوسیالیسم واقعا موجود" بدل کردند و سرانجام آنرا به سوسیالیسم گورباچف- پلنسینی ارتقاء دادند. پلنسینی پیرو خروشچف بود. رویونیسم دشمن حزبیت کمونیستی است. آنها برای مبارزه با کمونیسم به رنگ کمونیسم در می‌آیند، ولی کمونیسم را از مضمون انقلابی اش تهی می‌گردانند. تمام رویونیستیهای جهان دشمنان دیکتاتوری پرولتاریا هستند و پنهان می‌کنند که برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و برای ساختمان سوسیالیسم به حزب پرولتری نیاز هست.

انها مضمون دیکتاتوری طبقاتی دولت پرولتری را از حزب کمونیست می‌گیرند و عملاً دولت را به دولت بورژوائی بدل می‌سازند. نفی دیکتاتوری پرولتاریا، نفی حزب و نفی دولت پرولتری و نفی مبارزه طبقاتی است. روشنفکران اخته ضد حزب، روشنفکرانی هستند که افکار مغشوش آنها با کثافات لیبرالیسم بورژوائی آلوده شده است و مغزشان بیش از این کار نمی‌کند که با نفی حزبیت کمونیستی به آلت دست و وکیل مدافع افکار بورژوائی بدل شوند. حزب توده ایران با نفی دیکتاتوری پرولتاریا مخالف حزب پرولتری طبقه کارگر و مخالف دولت طبقاتی دیکتاتوری پرولتاریاست.

تجربه انقلاب کبیر اکثر تجربه پیروزی حزبیت نیز هست. هر کس حزبیت پرولتری را نفی کند نمی‌تواند مدافع سوسیالیسم باشد. کسانی که جشن صد سالگی انقلاب اکتبر را بزرگ می‌دارند ولی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا سکوت می‌کنند هدفشان فریب طبقه کارگر است تا آنها را با روحیه بورژوا لیبرالی آموزش دهند و این ضد لنینیسم و ضد اهداف انقلاب کبیر اکتبر است.

مارکس، انگلس و لنین و تاسیس کردستان...

"مستقل" موجه جلوه دهد. روشن است که این بدترین نوع ناسیونال شونیسم و الویت دادن به منافع معدودی از گردها بر ضد منافع میلیونها انسانی خواهد بود که در این جنگها قربانی دسیسه‌های امپریالیسم و صهیونیسم می‌شوند. گردهای ناسیونال شونیست عراق در همدستی با امپریالیسم آمریکا در قتل عام مردم عراق و اشغال منطقه خاورمیانه توسط آنها سهمیم بوده اند و این افتخار نیست، ننگ ناسیونال شونیسم خطرناک گرد است که به عقد صهیونیسم در آمده است و این اقدام همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم را با معجزه هیچ داروی "خود تعیینی سرنوشتی" نمی‌شود توجیه کرد. بی‌خود نیست که آقای هجری رهبر حزب دموکرات کردستان ایران عاجزانه از صهیونیسم و امپریالیسم می‌طلبید برای قتل عام مردم ایران نیرو پیاپی کند و حمایت عربستان سعودی را نیز به جان می‌خورد. آیا باید با این دسیسه شوم تحت عنوان "حق تعیین سرنوشت" موافقت کرد؟ چنین حقی با چنین مضمون ارتجاعی وجود ندارد و ساخته و پرداخته اذهان ناسیونال شونیستی است. کمونیستها حق ملتها را در تعیین سرنوشت خویش حتی تا حد جدائی به رسمیت می‌شناسند ولی به رسمیت شناختن یک حق به معنی پشتیبانی از این جدائی تحت در هر شرایط نیست. حق تعیین سرنوشت یک حق بورژوائی است و ما در دانش کمونیسم حقوق بورژوائی مطلق نداشته و نداریم. برای کمونیستها همواره منافع کل جنبش است که بر منافع جزء سایه می‌افکند و این جزء است که باید تابع کل باشد. این سرنوشت جهان نیست که باید تابع منافع بورژوازی ناسیونال شونیست گرد باشد که منافع خلق گرد و به ویژه پرولتاریای گرد است که باید تابع منافع عمومی و کل جنبش دموکراتیک و انقلابی و به طبع سوسیالیستی در منطقه باشد. کل را نمی‌شود قربانی جزء نمود.

وقتی انگلس می‌گفت "ملتی که به ملت دیگر ستم کند خودش آزاد نیست"، مسئله ستم ملی را از جنبه طبقاتی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌داد، زیرا وی افشاء می‌نمود که ملت ستمگر در زیر یوغ بورژوازی استثمارگر خودی قرار داشته که از نیروی این ملت برای تحقق خواسته‌های ضد دموکراتیک و اقتصادی و بهره بردارانه خویش سوء

استفاده می‌کند. در این توضیح، انگلس از "ملتهای ارتجاعی ستمگر" از "خلفهای ستمگر و ضد انقلابی" سخن می‌راند، زیرا این ملتها را نیروی در سرکوب ملتهای دیگر و ممانعت از رشد آنها می‌بیند. در این سخنان داهیانه انگلس این نکته پنهان نهفته است که ما نمی‌توانیم به صرف اینکه ملتی از خواست ستمگری دفاع کرد به اعتبار نظر اکثریت آن ملت از آن دفاع کنیم. ما نمی‌توانیم به اعتبار خواست "خلق" و یا "ملت" که اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می‌دهند در مقابل سیر ارتجاعی تحمیلی به تاریخ سرخم کنیم و برای خواست آنها، اپورتونیستی هلهله نمائیم. یک ملتی می‌تواند ضد انقلابی و ارتجاعی باشد، مانند ملت اسرائیل که به عنوان سرپل امپریالیسم غارتگر و تجاوزگر و جنایتکار آمریکا در منطقه، بر ضد نیروها و حرکتها انقلابی در منطقه، بر ضد نیروهای آزادیبخش و استقلالطلبانه ضد امپریالیست و انقلابی به خرابکاری اشغال دارد. اسرائیل در سال ۲۰۱۷ معادل ملتهای چک و اسلاوهای جنوبی در سال ۱۸۴۸ است. باید با هوچیگری خرده بورژواها که سر از پا نشناخته به پای‌بوسی مسعود بارزانی رفته‌اند و به سلاخی خلق گرد به رهبری وی که به بیراهه می‌رود، چشم بسته و به "تصمیم اکثریت" آنها گردن می‌نهند و پرچم این "اکثریت عددی" را به‌ممنزله حقانیت استدلال خویش برای ارباب نیروهای مترقی و انقلابی برمی‌افرانند، مبارزه کرد. این نمونه شعبده‌بازی‌های سیاسی ربطی به تحلیل مارکسیستی لنینیستی ندارد.

لنین در اثر خود به نام "ترازنامه مباحثه‌ای پیرامون حق مال در تعیین سرنوشت خویش" در مبحث مربوط به "مارکسیسم یا پرودنیسم؟" (صفحه ۳۴۷ به زبان آلمانی جلد ۲۲) برای روشن شدن این استدلالات گمراه کننده و ضد طبقاتی می‌آورد:

"همانطور که می‌دانیم مارکس هوادار استقلال لهستان از نقطه نظر منافع دموکراسی اروپائی در مبارزه بر ضد نیرو و نفوذ تزاریسیم، یا می‌توانیم بگوئیم علیه قدر قدرتی و نفوذ ارتجاعی سلطه تزاریسیم، بود. این نقطه نظر در سال ۱۸۴۹ هنگامیکه ارتش فئودالی روس قیام دموکراتیک و انقلابی مجارستان را که برای رهائی ملی صورت می‌گرفت، سرکوب کرد، به درخشانتترین و مشخص ترین وجهی درستی خود را اثبات نمود. از آن لحظه تا زمان مرگ مارکس و حتی پس از آن تا سال ۱۸۹۰ که تهدید آغاز یک جنگ ارتجاعی از طرف تزاریسیم که با فرانسه علیه آلمان متحد شده بود وجود داشت. آلمان که هنوز امپریالیست نیوده بلکه از نظر ملی مستقل بود - انگلس قیل از هر چیز و بیش از هر چیز دیگر طرفدار مبارزه علیه تزاریسیم بود. از این جهت و صرفاً از این جهت است که مارکس و انگلس مخالف جنبش ملی چک‌ها و اسلاوهای جنوب بودند. برای تمام علاقمندان به مارکسیسم به جز آنهایی که فقط به منظور رد نمودنش به آن رجوع می‌کنند کافی است به آنچه که مارکس و انگلس در ۱۸۴۹-۱۸۴۸ نوشته اند مراجعه کنند تا متقاعد شوند که آنها (مارکس و انگلس) با وضوح تمام و با دقت بسیار "خلفهای ارتجاعی در مجموع" که "مقدمه الجیش روسیه" در اروپا بودند را در مقابل "خلفهای انقلابی" قرار می‌داده‌اند یعنی آلمانی‌ها، لهستانی‌ها و مجارها. این یک واقعیت است و به این واقعیت در آن زمان بدون تردید به درستی اشاره شده بود زیرا که در سال ۱۸۴۸ ملتهای انقلابی به‌خاطر کسب آزادی که دشمن عمده آن تزاریسیم بود، می‌جنگیدند در حالیکه چک‌ها و امثال آنها واقعا خلفهای ارتجاعی و پیشفراوان تزاریسیم در اروپا بودند. ... ادامه در صفحه ۶

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و یمن را بی قید و شرط ترک کنند. صهیونیسم دشمن بشریت و قاتل فلسطین است

مارکس، انگلس و لنین و تاسیس کردستان...

برای وفاداری به مارکسیسم از این مثال مشخص باید تحلیل مشخص کرد. این مثال چه چیزی را به ما نشان می‌دهد؟ فقط اینکه:

رهائی ملت‌های بزرگ و بسیار بزرگ اروپائی دارای نفع برتری است تا جنبش آزادیبخش ملل کوچک. خواست دموکراسی باید در مقیاس کل اروپا در نظر گرفته شود- امروزه باید گفت: در مقیاس جهانی- و نه به طور منفرد و مجزا.

۲- جوهر مطلب این است. این مسئله بهیچوجه نافی این اصل ابتدایی سوسیالیستی که لهستانی‌ها به فراموشی سپرده‌اند اما مارکس همیشه نسبت به آن وفادار باقی مانده است، نمی‌باشد: خلقی که بر خلق دیگری ستم کند نمی‌تواند آزاد باشد. چنانچه آن وضع مشخص دوران مارکس که دوران تسلط نفوذ تزاریسیم بر سیاست بین‌المللی بود بار دیگر تکرار بشوند به عنوان نمونه به شکلی که پاره‌ای خلفا انقلاب سوسیالیستی را آغاز کنند(همانطور که در ۱۸۴۸ در اروپا درگیر انقلاب دموکراتیک بورژوازی شدند) و چنانچه برخی خلفای بیگر اما ارکان ارتجاع بورژوازی باشند- در آن موقع، ما نیز می‌بایست از یک جنگ انقلابی علیه این خلفا و برای "سرکوب" و انهدام تمامی این مقدمه الجیش‌هاشان به حمایت برخیزیم، صرفنظر از اینکه در اینجا کدام جنبش‌های کوچک ملی نمایان می‌شوند. در نتیجه، به‌جای دورافکندن نمونه‌های تاکتیک مارکسی که منجر به تبلیغ مارکسیسم در حرف و بریدن از آن در عمل می‌شود، ما می‌باید، از طریق تحلیل مشخص، از آن درس‌های گرفتاری برای آینده بیاموزیم. تمام مطالبات گوناگون دموکراسی و از جمله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یک امر مطلق نیست، بلکه جزء کوچکی است از مجموعه جنبش دموکراتیک جهانی (امروزه عموماً سوسیالیستی). ممکن است در برخی موارد مشخص جزء با کل در تضاد قرار بگیرد. در این صورت باید از آن صرفنظر کرد. ممکن است وضعی پیش بیاید که جنبش جمهوریخواهانه یک کشور به ایزاری در خدمت دسیسه چینی روحانیت محافل مالی یا سلطنت طلب کشورهای دیگری قرار بگیرد. در این صورت وظیفه داریم از این جنبش مشخص و معین حمایت نکنیم. اما مسخره خواهد بود چنانچه به این بهانه، شعار جمهوری را به‌خواهیم از برنامه سوسیال دموکراسی بین‌المللی حذف نماییم."

لنین سپس به تغییر اوضاع از زمان مارکس اشاره می‌کند که در این مدت هم تزاریسیم تضعیف شده و هم امپریالیسم سر بر کشیده است که چندین کشور اروپائی را که سابقاً پرچمداران دموکراسی بورژوازی در اروپا بودند دربر گرفته است. طبیعی است که با تغییر اوضاع جهان باید به تحلیل مشخص از شرایط مشخص پرداخت تا موفق شد به یک موضعگیری سیاسی روشن و راه گشا برای طبقه کارگر و نیروهای مترقی و انقلابی نایل آمد.

لنین می‌نویسد:

"در آن زمان، این دموکراسی اروپای غربی بود که بزرگترین ملت‌ها را آزاد کرد، برخلاف تزاریسیم که برای مقاصد ارتجاعی خود از چند جنبش ملی کوچک جداگانه سودجویی می‌کرد. امروزه، اتحاد امپریالیسم تزاری با امپریالیسم سرمایه‌داری پیشرفته اروپا که بر اساس ستم مشترک بر یک رشته از ملت‌ها قرار گرفته، در برابر پرولتاریای سوسیالیست که به یک پرولتاریای شوینست "سوسیال امپریالیست" و یک پرولتاریای انقلابی تجزیه شده، قد راست کرده است. این همان تغییر مشخصی است که در اوضاع پدید آمده و سوسیال دموکرات‌های لهستانی علیه آن که

قول داده‌اند به آن برخورد مشخص بکنند هیچ توجهی به این موضوع نمی‌کنند! تغییر مشخص در چگونگی پیاده کردن آن اصول سوسیالیستی از همین جا ناشی می‌شود:

در آن زمان، ما قبل از هر چیز "علیه تزاریسیم" بودیم(و علیه چند جنبش معین ملت‌های کوچک که تزاریسیم از آنها در یک جهت ضد دموکراتیک، سوء استفاده می‌کرد) و طرفدار ملت‌های بزرگ انقلابی غرب. اکنون - ما علیه جبهه متحد شده قدرتهای امپریالیستی، بورژوازی امپریالیستی، و سوسیال امپریالیستها بوده و موافق با استفاده از کلیه جنبش‌های ملی که سمتگیری ضد امپریالیستی دارند به نفع انقلاب سوسیالیستی، می‌باشیم. هرچه مبارزه پرولتاریا بر ضد جبهه عمومی امپریالیستی خالص‌تر باشد، طبعاً به همان نسبت این اصل انترناسیونالیستی که: "خلقی که بر خلق دیگری ستم اعمال کند نمی‌تواند آزاد باشد"، از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد شد."

لنین سپس پیرامون رابطه دیالکتیکی خاص و عام و انطباق آن در مبارزه ملت‌های کوچک و مصالح عمومی دموکراسی می‌آورد:

"پس ما آیا اصلاً با جنگها و انقلاب‌هایی که برحق و به سود پرولتاریا، به‌خاطر دموکراسی و سوسیالیسم صورت می‌پذیرند مخالفیم؟" و آنوقت لنین به نظریاتی که در این زمینه تدوین کرده‌اند اشاره می‌کند و ابراز می‌دارد:

"ما بهیچوجه نمی‌توانیم به‌خاطر رهائی مسئله‌برانگیز یک ملت کوچک که شاید دارای فقط ۱۰ - ۲۰ میلیون نفوس است خواستار درگیری جنگ بین ملل بزرگ که به نابودی ۲۰ میلیون انسان منجر شود باشیم!". مسلمانا نمی‌توانیم! نه به این دلیل که ما تسای کامل ملت‌ها را از برنامه خود حذف می‌کنیم، بلکه به این خاطر که می‌باید منافع دموکراسی در یک کشور تابع منافع دموکراسی در چندین کشور یا در کلیه کشورها قرار داد. فرض کنیم بین دو حکومت سلطنتی مقتدر یک حکومت شاهزاده نشین کوچکی قرار گرفته باشد که شاه آن، به علت قرابت‌های خانوادگی با به دلایل دیگر، با پادشاهان دو کشور همسایه "بیوند خونی" داشته باشد. سپس فرض کنیم که اعلام جمهوری در این کشور کوچک و خلع پادشاه آن کشور عملاً به مفهوم امر افروختن جنگ بین دو دولت مقتدر همسایه باشد و هر کدام سعی کنند فلان یا بهمان شاه را به کشور کوچک تحمیل نمایند.

جای شک نیست که سوسیال دموکراسی بین‌المللی در مجموع و نیز آن بخش واقعاً انترناسیونالیست سوسیال دموکراسی در این کشور کوچک، در این حالت خاص، مخالف جایگزینی جمهوری به‌جای سلطنت خواهد بود. جایگزینی جمهوری به جای سلطنت یک امر مطلق نیست، بلکه یکی از خواست‌های دموکراتیک است که باید تابعی از دموکراسی در کل(و طبعاً به طریق اولی تابعی از منافع پرولتاریای سوسیالیست) باشد. مطمئناً چنانچه حالتی نظیر آنچه گفته شد به وقوع بپیوندد حتی کوچکترین اختلاف نظری را در بین صفوف سوسیال دموکرات‌های هیچ یک از کشورها موجب نخواهد شد. اما چنانچه یک سوسیال دموکرات بخواهد، به بهانه این مثال، پیشنهاد حذف شعار جمهوری، بطور کلی، از برنامه سوسیال دموکراسی بین‌المللی را بنماید، حتماً او را یک دیوانه خطاب خواهند کرد. به او خواهند گفت: ضرورت ابتدائی منطقی تمایزگذاری بین خاص و عام را نباید فراموش کرد."

سیاست سلطه‌گرانه آمریکا...

مطلع منتشر شده اند رجوع کنند. در این گفتار معلوم می‌شود که همه آنها خواهان تغییر سیاست خارجی ایران بوده و از اعمال زورگویی و تهدید دست برنمی‌دارند. حال این هم اسناد:

"... هیچ سند امضاء شده‌ای الزاماً برای امپریالیسم معتبر نیست. همینکه آنها حق مسلم ایران را برای استفاده صلح آمیز از انرژی هسته‌ای به رسمیت نمی‌شناسند و خودشان زیر بار قواعد پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای نمی‌روند و به‌تصویب مصوبه‌های غیرقانونی و ضد انسانی دست زده و مصوبات کنگره آمریکا را به جهان بطور غیرقانونی تحمیل می‌کنند، گویای بی ارزش بودن ادعاها و سوگندهای آنها و احترامشان به موازین و موافقتنامه‌های جهانی است. مگر امپریالیستها نمی‌دانستند که ایران بمب اتمی ندارد؟ پس چرا این همه الم شنگه در دنیا به پا کرده‌اند؟ کسی که ماهیت امپریالیسم را نشناسد و به-حرفهای گرگ به جای تکیه بر مردم کشورش تکیه و استناد کند، به شکایت از طرف مقابل دست بزند و گلايه نماید، وضعیت غم انگیزی نظیر وضعیت بازیگری بنام علی خامنه ای پیدا خواهد کرد..."

"وی(اوباما) سپس در مورد تحریم‌هایی که با ادعای نقض حقوق بشر و حمایت از تروریسم علیه ایران وضع شده، گفت: "تحریم‌هایی وجود دارد که همچنان پابرجا خواهند بود، چرا که مربوط به برنامه هسته‌ای ایران نیستند. فکر می‌کنم این اصل مطلبی است که دائماً به صراحت اعلام کرده‌ایم. اگر بتوانیم توافق هسته‌ای را نهایی کنیم، و اگر ایران به آن پایبند بماند، بخش بزرگی از کار را انجام داده‌ایم، اما این مسائل ما با ایران را تمام نکرده و ما همچنان به همراه متحدان و دوستانمان به شدت برای کاهش، و امینوارم توقف، فعالیت‌های بی‌ثبات کننده‌ای که ایران در منطقه درگیر آن‌هاست و حمایت از سازمان‌های تروریستی، تلاش خواهیم کرد. این کار شاید وقت بگیرد، اما عقیده ما و عقیده من این است که اگر مسئله هسته‌ای تمام شود، آنوقت ما در موضع قدرتمندتری برای این کار خواهیم بود. اگر بتوانیم این کار را بکنیم، ممکن است که ایران تحت تأثیر کاهش تحریم‌ها، بیشتر بر اقتصاد و مردم خود متمرکز شود. سپس سرمایه‌گذاری آغاز شده(بخوانید نئولیبرالیسم-توفان) و کشور شروع به باز شدن می‌کند." (همه جا تأکیدات از توفان است).

پس سخنان اوباما روشن می‌کند که تحریم‌ها و سیاست دشمنی و دسیسه های آمریکا با ایران تا زمانی که تمامیت سیاست خارجی ایران به نفع آمریکا عوض نشود و این سیاست در جهت "حفظ امنیت اسرائیل"(بخوانید به رسمیت شناختن اسرائیل) نباشد ادامه خواهد یافت.

پس نگرانی و تغیر خامنه‌ای بی‌جهت نیست. وی امروز به روشنی می‌بیند علیرغم اینکه بار خفت "نرمش انقلابی" بر دوش سنگینی می‌کند، هیچ امتیازی از امپریالیست‌های دسیسه گر، دروغگو، و تبهکار دریافت نکرده است. تجربه صدام حسین و معمر قذافی برای رهبر جمهوری اسلامی کافی نبوده است. خُلف وعده و گوش بُری تا زمانی و حدی که امکان آن را دارد، از ماهیت امپریالیسم بر می‌خیزد. امپریالیسم آمریکا از توافقتنامه هسته‌ای چیز دیگری می‌خواهد و آنرا گام نخست در تسلیم کامل و مستعمره کردن ایران می‌داند. این امر دیگر برای ولی فقیه که انگشتش را داده است و حال دارد دستش را می‌دهد، قابل پذیرش نیست و می‌خواهد بی‌آبروی خود و تیم مذاکره کننده و حفظ شیشه عمر حکومتش را با نطق اخیر خود آرایش کند. بی‌جهت نیست که بیکباره می-گوید: "... تماس با... ادامه در صفحه ۷

از میراث انقلابی ۵۰ سال مبارزه ضد رویونیستی در ایران تجلیل کنیم

سیاست سلطه‌گرانه آمریکا...

آمریکا منحصر به مساله هسته‌ای است و در مورد روابط دوجانبه و مساوی منطقه‌ای، مذاکره‌ای انجام نمی‌شود هر چند مذاکرات هسته‌ای آزمون برای سنجش حسن نیت آمریکا و کشورهای غربی در زمینه ارتباط در آینده است" و یا رهبر جمهوری اسلامی ایران می‌داند که طرف مقابل مذاکرات، "پد عهده و متقلب است" و به‌عنوان نمونه به‌اطلاعیه دولت آمریکا در پی انتشار بیانه لوزان اشاره می‌کند و می‌گوید: "این اطلاعیه که اسم آن را فکت‌شیت گذاشته‌اند در اغلب موارد روایتی مخدوش و خلاف واقع بوده است." و اضافه می‌کند آشکار است این اطلاعیه پیشاپیش و قبل از پایان مذاکرات تهیه شده است و محتوای آن "خلاف آن چیزی است که در مذاکرات جریان داشته است." آیت‌الله خامنه‌ای در عین حال بیان می‌کند که شرایط و محدودیت‌های مورد نظر طرف مقابل نباید به نظارت در حوزه مساوی نظامی و امنیتی تسری یابد و خطاب به مسئولان نظامی ایران و نه مسئولان دولتی اخطار می‌دهد: "مسئولین نظامی کشور بهیچ وجه مانع نیستند که به بهانه نظارت، بیگانگان را به حریم امنیتی کشور راه دهند یا توسعه دفاعی کشور را متوقف کنند یا حمایت ما از برادران مقاومت در نقاط مختلف نباید در مذاکرات مورد خدشه قرار گیرد و هیچ نظارت غیرمتعارفی که جمهوری اسلامی را به یک کشور استثنایی از نظر نظارتی تبدیل کند، قابل قبول نیست." این سخنان خامنه‌ای در پاسخ به اشارات مقامات آمریکائی است که از یمن، لبنان، سوریه، عراق و برخورد به داعش و تفاوت نظر بین دو کشور سخن رانده‌اند. رهبر جمهوری اسلامی بیکباره به عنوان کسی که به عنوان فرشته نجات آمده است کاسه کوزه‌ها را بر سر تیم مذاکره کنند می‌شکند و می‌گوید: "مطالبه اصلی ما از مسئولین این بوده که به طرف مقابل اعتماد نکنید، به لبخند او فریب نخورید، به وعده نقد او اعتماد نکنید چون وقتی خرس از یل گذشت، بر می‌گردد و به ریش شما می‌خندد." آنگاه وی تأکید کرد که آنچه باید در جریان مذاکرات آینده اتفاق بیفتد، این است که تحریم‌ها باید در روز توافق فوراً لغو شود و اظهارات طرف مقابل در مورد لغو مرحله‌ای تحریم‌ها، قابل قبول نیست. (همه جا تأکیدات از توفان است). سخنان اخیر خامنه‌ای را تنها بر این اساس می‌توان فهمید که فریب امپریالیستها را خورده‌اند و دیده‌اند که نزاع با آمریکا هیچوقت تنها بر سر مسئله اتمی نبوده است. هم بعب اتمی ایران موهومی بود و هم دروغهای امپریالیسم عوامفریبانه. بن‌بست رهبر با سخنان ضد و نقیض حل نمی‌شود."

این سخنان به دو سال پیش بر می‌گردد و حال همان سخنان اوپاما از زبان ترامپ و صهیونیسم جهانی تکرار می‌گردد:
"۲۱ اکتبر ۲۰۱۷ تایمز اسرائیل، دو سناتور جمهوری‌خواه در سنای آمریکا در پی وضع شرایط جدیدی خارج از برجام هستند، که در صورت نقض آنها رژیم ایران تحریم خواهد شد. همزمان گزارش شده که مجلس نمایندگان آمریکا هفته آینده طرح تحریم‌های جدید علیه برنامه موشکی ایران و حزب الله لبنان را به رأی می‌گذارد."

به گزارش بی بی سی به نقل از آسوشیتدپرس، سناتور باب کورکر، رئیس کمیته روابط خارجی سنا و تام کاتن، سناتور جوان ایالت آرکانزاس، روز جمعه اعلام کردند که با توجه به تصمیم دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا مبنی بر تأیید نکردن پایبندی رژیم ایران به برجام و نگرانی‌های کاخ سفید از کاستی‌های این توافق بین‌المللی، کوشیده‌اند در طرح خود تدابیری با هدف مهار برنامه موشکی ایران پیش‌بینی کنند.

در این طرح که هنوز پیش‌نویس آن نهایی نشده و در اختیار اعضای مجلس سنا قرار نگرفته، در صورتی که ایران به هرگونه آزمایش پرواز، تولید یا استقرار موشک‌های بالستیک یا قابلیت حمل کلاهک جنگی اقدام کند تحریم‌های لغو شده علیه این کشور دوباره فعال خواهند شد.

این شرط شامل هرگونه تلاش برای تغییر کاربری موشک‌های فضاییما با مقاصد علمی به موشک‌های قاربیما هم می‌شود.

اگر چه تصویب چنین طرحی به خودی خود توافق هسته‌ای میان ایران و شش قدرت جهانی را لغو نمی‌کند اما چنانچه در کنگره به تصویب برسد و با امضای دونالد ترامپ به قانون تبدیل شود، آن وقت می‌تواند بستر انحلال برجام را فراهم کند.

به گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس، در این طرح همچنین هرگونه مخالفت ایران با درخواست آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای بازدید از هر پایگاهی، حتی مراکز نظامی این کشور، می‌تواند به نقض آشکار پایبندی ایران تعبیر شود."

در تاریخ یکشنبه ۱۵ اکتبر ۲۰۱۷ تایمز اسرائیل می‌نویسد: "موشه یعلون، وزیر پیشین دفاع نیز خواهان حفظ قرارداد است."

یعلون گفت «فسخ قرارداد ایران اشتباه بزرگی است» از ترامپ خواست که به جای آن، تحریم‌های سنگین علیه تداوم حمایت از گروه‌های تروریستی مانند حزب‌الله و حماس وضع کند."

"روزنامه اسرائیلی جروزالم پست سه‌شنبه هجدهم

مهر ۱۳۹۶ به نقل از «منابع آگاه» نوشت، راهبرد تازه‌ای که قرار است در روزهای آینده از سوی ترامپ علیه ایران اعلام شود، بخشی از فعالیت پیگیرانه ماه‌های گذشته ایپک (AIPAC) در تعریف دوباره برجام و تنظیم راهکارهای مقابله با تهران بوده‌است.

به گفته مارشال ویتمن سخنگوی ایپک در مصاحبه با جروزالم پست، هدف اولیه این نهاد جلوگیری از دستیابی ایران به توان هسته‌ای نظامی بوده و اینکه ایران در «رویکرد استیلاجویانه خود در منطقه» مهار شود.

جروزالم پست یادآور شده‌است که اگر دونالد ترامپ در سخنرانی روزهای آینده‌اش پایبندی ایران به برجام را تأیید نکند، فعلاً تغییری فنی رخ نمی‌دهد و او توپ را به زمین کنگره می‌اندازد که شصت روز فرصت دارد تا در مورد تجدید تحریم‌ها علیه ایران و تصویب قوانین تازه در این راستا تصمیم بگیرد.

ایپک، که ارزیابی می‌شود نفوذ زیادی بر سطوحی از کنگره دارد، در بازه ۶۰ روزه‌ای که مجلسین آمریکا قرار است از سرگیری تحریم‌ها علیه ایران را بازنگری کنند، برای پیشبرد هدف‌های خود لابی‌گری خواهد کرد.

به نوشته جروزالم پست، ایپک در مشورت فعال خود با کنگره در شصت روز یاد شده، تأکید را بر این خواهد گذاشت که ایران از بعد از برجام به «یک بازیگر گستاختر در سطح منطقه خاورمیانه» مبدل شده‌است. «ایپک، کمیته روابط عمومی اسرائیل و آمریکا، در تنظیم راهبرد جامع ترامپ علیه جمهوری اسلامی» (همه جا تکیه از توفان است).

تو خود حدیث مفصل به‌خوان از این مجمل.

به توفان در تلگرام خوش آمدید



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۱۳۷ آذرماه ۱۳۹۶ را در تارنمای توفان مطالعه نمایند

توفان الکترونیکی در آغاز هر ماه میلادی منتشر می‌شود

www.toufan.org

نشریات حزب کار ایران (توفان)

toufan@toufan.org

<http://toufan.org/ketabkane.htm>
http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

<https://twitter.com/toufanhezbkar>

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>
<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=ts>

سایت کتابخانه اینترنتی توفان
سایت آرشیو نشریات توفان

توفان در توییتر

توفان در فیسبوک
توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

مبارزه با فساد و رشوه‌خواری تنها به دست یک حکومت مردمی عملی است

سیاست سلطه‌گرانه آمریکا به تغییر روسای جمهور آنها مربوط نیست

آقای ترامپ رئیس جمهور آمریکا به "برجام" حمله کرده و می‌خواهد آنرا با زبان تهدید تغییر دهد و ایران را تحت فشار بگذارد. در سراسر جهان امپریالیستی مخالفت با این ادعای آقای ترامپ بلند شده که وی حق ندارد تا موقعی که ایران به نقض توافقنامه هسته‌ای دست نزده است در متن آن تجدید نظر کند. برای روشن شدن مسئله خوب است به یک نکته حقوقی اشاره کنیم که به تدریج آنرا مطرح می‌کنند. نخست اینکه توافقنامه از نظر ارزش حقوقی مطابق قرارداد نیست. قرارداد مصوب مجلس است، ولی توافقنامه می‌تواند میان دولتها صورت پذیرد بدون آنکه این توافقنامه به قانون و قرارداد بدل شده باشد. دولت آمریکا با ایران توافقنامه هسته‌ای امضاء کرده است و نه قرارداد. کنگره آمریکا از همان روز نخست در زمان آقای اوباما با این توافقنامه مخالف بود و حاضر به تصویب آن نشد. این است که دولتمردان خودفروخته ایران برای حفظ بقاء خود و جلب نظر امپریالیسم آمریکا به توافقنامه‌های تن دادند که فاقد هرگونه پشتوانه حقوقی است. با تغییر دولتها، توافقنامه‌ها می‌توانند ملغی شوند. ولی خسارتی که به ایران در اثر این خیانت وارد شده است را چه کسی باید بپردازد؟

حزب کار ایران (توفان) در شماره ۱۸۲ توفان در سال ۱۳۹۳ در تحلیل خود به این واقعیت واقف بود و در مقاله: "تجاهل ولی فقیه در باره مفاد توافقنامه ننگین لوزان، انگشت را که دادی دست را هم می‌دهی" به افشاء و بررسی ماهیت توافقنامه لوزان برخاست و تمام مسائلی را که آنها امروز بعد از دو سال مطرح می‌کنند پیشگویی کرد. ما در آن مقاله به چند نکته اشاره کردیم. ۱- امپریالیسم به ویژه امپریالیسم آمریکا قابل اعتماد نیست و کوچکترین تقیدی به حفظ وعده‌ها، قراردادهای و پیمانهای جهانی ندارد. ۲- "برجام" یک خیانت ملی و نقض حقوق مسلم ایران در استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای است. ۳- امپریالیستها خواهان به رسمیت شناخته شدن اسرائیل توسط دولت ایران هستند. ۴- امپریالیستها می‌خواهند بر توانایی‌های نظامی و تسلیحاتی ایران و برنامه موشکی ایران دست پیدا کنند. ۵- امپریالیستها خواهان سرنوشتی دولتهای مستقلی نظیر سوریه، یمن، لبنان بوده و تلاش دارند از همکاری ایران با نیروهای ضد صهیونیسم فلسطینی در منطقه جلوگیری و در یک کلام امپریالیسم خواهان تعیین سیاست خارجی ایران به میل خویش مانند دوران دودمان دست نشانده پهلوی است. حال برای اجرای این سیاست که پرده اولش نابودی فن‌آوری هسته‌ای در ایران بوده است، اجراء کرده‌اند به بخش بعدی که تعیین تغییر سیاست خارجی و نظامی ایران است روی آورده‌اند. آقای اوباما همین سخنان ترامپ را در گفتار خویش در مورد توافقنامه لوزان دو سال پیش بر زبان آورده بود. در این میان وزرای خارجه اتحادیه اروپا نیز خودشان را جلو انداخته از احترام به توافقنامه هسته‌ای سخن رانده ولی به طور ضمنی اشاره می‌کنند که ایران نقش تنش‌زا و بی‌ثبات کننده در منطقه دارد و باید وی را تحت فشار قرار داد. حال به اجرای پرده دوم این نمایشنامه رسیده‌ایم. تحریمها و خسارات به جای خود می‌مانند. فشار به ایران از جانب همه امپریالیستها افزایش می‌یابد. در این رقابت چین و روسیه برای حفظ منافع خویش در منطقه در کنار ایران قرار می‌گیرند و صفتبندیهای جدیدی ایجاد خواهد شد. در زیر خوب است که خوانندگان نظریات توفان را در گذشته بخوانند و سپس به نظریاتی که امروز روسای جمهور و یا دیپلماتهای سیاسی امپریالیستها و یا دولت اسرائیل بیان داشته‌اند و توسط منابع... ادامه در صفحه ۶

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party
of Labour of Iran

No. 213 Dec. 2017

مارکس، انگلس، لنین و تاسیس کردستان بزرگ در منطقه

کُنه سخنان خطرناک ناسیونال شونیستهای گُرد و شبه مارکسیستها این است که مهم کسب حقوق ما در هر شرایط است. سرنوشت سایر ملت‌های منطقه به ما مربوط نیست، ما گلیم خودمان را از آب بیرون می‌کشیم و اگر این کار ما منجر به جنگ عمومی خانمانسوزی در منطقه شد و پای امپریالیسم و صهیونیسم را آشکارا به منطقه باز کرد ما را از آن جهت چه باک که ما به استقلال خویش به هر قیمت دست یافته‌ایم. برای ما همسرنوشتی ملت‌های منطقه که همه آنها تحت ستم امپریالیستها هستند و کشورهايشان سالها نيمه مستعمره بوده است مهم نیست؛ مهم برای ما این است که اشغالگران امپریالیسم و صهیونیسم را تیرئه کنیم و ایرانی‌ها و اعراب را اشغالگر معرفی نماییم. اتهام اشغالگری به ملت‌های مورد تهدید امپریالیسم این خاصیت را دارد که اقدامات آتی ناسیونال شونیستهای گُرد را در طلب حمایت از کثیفترین نیروهای ارتجاعی جهان برای یاری به آنها و استقبال از ارتش اشغالگر خارجی برای ورودشان به کشور کردستان... ادامه در صفحه ۵

www.toufan.org

تارنمای توفان در شبکه مجازی

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صديق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها با اتکاء بر نیروی خود پابرجانیم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پستی مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی

Postbank Hamburg

BLZ: 20110022

KontoNr.: 2573372600

Germany

IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

آدرس مکاتبات Toufan

Postfach 11 38

64526 Mörfelden-Walldorf

Germany

حکومت‌های دینی هرگز حقوق انسان‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند